



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

«و لو تزوجها على خادم غير مشاهد و لا موصوف قيل كان لها خادم وسط و كذا لو تزوجها على بيت مطلقا إستناداً إلى رواية على بن أبي حمزة أو دار على رواية ابن أبي عمير عن بعض أصحابنا عن أبي الحسن (عليه السلام) و لو تزوجها على كتاب الله و سنة نبيه (صلّى الله عليه و آله و سلّم) و لم يسم لها مهراً كان مهرها خمسمائة درهم»^۱ مرحوم محقق در این فصل دوم از فصول پنج گانه بخش چهارم کتاب «نکاح»، این فرعی که در روایت از خود امام (سلام الله علیه) سؤال کردند، آن را نقل می کند و نظر جزمی ندارد. تا حدودی این فرع بحث شد. مرحوم علامه در قواعد هم این کار را می کند،^۲ ولی صاحب کشف اللثام «بالصراحة» می گوید اگر اجماعی در مسئله باشد است و اگر اجماعی در مسئله نباشد این مطابق قواعد مردود است. اصل نکاح صحیح است، ولی مهر به «مهر المثل» برمی گردد وقتی مجهول باشد. اگر معلوم بود یا جهل آن کم بود، به غرر و سفه و مانند آن نرسید که عیب ندارد. اگر نزدیک به «مهر المثل» بود و تفاوت اندک بود، مغتفر است؛ اما اگر نزدیک به «مهر المثل» نبود تفاوت آن هم اندک نیست زیاد هست، این تعبد خاص بعید است. فرمایش صاحب کشف اللثام این است که اگر چنانچه اجماعی در کار باشد مقبول است، وگرنه مقبول نیست.^۳

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲. قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، ج ۳، ص ۷۳ و ۷۴.

۳. كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۷، ص ۴۰۵ و ۴۰۶.

لکن این روایت را از آن جهت که «این ابی عمیر»^۱ و مانند او نقل می‌کنند، آنها که از نظر سند این را تصحیح می‌کنند می‌پذیرند. پس مشکل، مشکل دو جهته است: یکی اینکه سند معتبر است یا نه؟ یکی اینکه روایت در صدد تعبد خاص است یا نه؟ برخی‌ها می‌گویند در خصوص این سه امر پذیرفته است. این بسیار بعید است که در سه امر مهر اگر مجهول باشد تعبداً مقبول است، این بسیار بعید است. تعبد بر یک امر مجهول، غرری، سفهی، این بعید است که ما بگوییم این در این سه امر استثنا شده است و این سه امر تمثیل است و نه تعیین! سائل این‌طور سؤال کرده است، در کلام امام (سلام الله علیه) که نیست که امام بفرماید به اینکه در این امرها مغتفر است. این سائل سؤال کرده اگر سائل در امر چهارم و پنجم هم سؤال می‌کرد حضرت می‌فرمود عیب ندارد. پس آنچه که در سؤال سائل آمده است بیش از تمثیل و نه تعیین استفاده نمی‌شود. کسی بخواهد فتوا بدهد که جهل در این سه امر مغتفر است و در امور دیگر مغتفر نیست، او تمثیل را با تعیین خلط کرده است، اینها مثال است. اگر این سه قید در خصوص کلام امام (سلام الله علیه) بود «محمّل التعمینیه» بود؛ ولی چون در کلام سائل است، سائل از اینها سؤال کرده، احتمال اختصاص جهل در این سه مهر خیلی بعید است.

فرمایش صاحب کشف اللثام فاضل اصفهانی هم معتبر است؛ یعنی اگر اجماعی در کار باشد درست است. مشکل اجماع در این‌گونه از موارد چه اینکه فرع قبلی همین‌طور بود فرع بعدی هم همین‌طور است با وجود یک روایتی که خیلی‌ها به آن استدلال کردند و سند را معتبر دانستند، چون «این ابی عمیر» قبل از «علی بن ابی حمزه» است برخی‌ها هم روایت خود «علی بن ابی حمزه بطائی»^۲ را قبول کردند؛ برای اینکه این بزرگان وقتی از «علی بن ابی

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۸۴.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۸۳.

همزه» نقل می‌کنند که او جزء «کلاب ممطوره» نباشد. آن وقتی که او جزء «کلاب ممطوره» است که اصلاً حدیث نقل نمی‌کند. این احادیث یا برای قبل از وقف اوست، یا اگر بعد از وقف است روشن نیست که این مثلاً مسئله برای او حل شده باشد یا نه! اگر ثابت شده که این بعد از وقف است کسی از او چیزی نقل نمی‌کند، چون خود امام فرمود اینها جزء «کلاب ممطوره» هستند.^۱ هرگز فقهاء و محدثان بعدی چه کلینی چه صدوق چه شیخ طوسی (رضوان الله علیهم) حدیثی که از «علی بن ابی حمزه» در ظرف وقف یعنی در ظرف اتصاف او «بگونه من الکلاب الممطوره» است هرگز نقل نمی‌کنند! این حتماً برای قبل از وقف آنهاست؛ لذا می‌گویند چون «ابن ابی عمیر» در قبل واقع شده عیب ندارد.

پس فرمایش علامه در قواعد مشخص شد، سخن قابل قبول صاحب کشف اللثام اصفهانی - نه هندی! - او از بزرگان اصفهان از علمای اصفهان و از محققان اصفهان بود، حالا یک سفر کوتاهی به هند کرده است. او تنها فقیه نبود، یک حکیم نام‌آوری هم بود؛ چون آن عون إخوان الصفاء علی فهم کتاب الشفاء را که نوشته پیدا بود که او هم در «فلسفه» و «منطق» خیلی قوی و غنی بود و هم در «فقه». به هر تقدیر فرمایش ایشان این است که اگر اجماعی باشد درست است. منتها این اجماع غالباً مستند است به چنین روایت و اگر هم «محمّل المدرک» باشد بعید است که بشود به چنین اجماعی استدلال کرد.

پرسش: اجماعی که مستند روایت داشته باشد چه اشکالی دارد؟

پرسش: پس اجماع حجت تعبدی نیست، روایت حجت است. روایت را خودمان بررسی بکنیم اگر صدور، جهت صدور، دلالت؛ این اضلاع سه‌گانه روایت تام بود، این نصاب حجیت را دارد. اگر در یکی از اضلاع سه‌گانه یعنی

۱. وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۲۰۴.

صدور، جهت صدور، دلالت نقص داشت مردود است. آن اجماع می‌تواند تأیید باشد اما دلیل نیست؛ برای اینکه سند خود آن اجماع این روایت است. اگر سند اجماعی مشخص باشد یا لااقل احتمال عقلایی بدهیم که «محمّل المدرک» است، خودش نمی‌تواند دلیل تعبدی خاص باشد. مرحوم محقق در بعضی از اینها فقط به نقل قول که این‌طوری شده است اکتفا می‌کند، فتوا نمی‌دهد.

اما فرع بعدی که مرحوم محقق ذکر می‌کند این است می‌فرماید به اینکه «و لو تزوجها علی کتاب الله و سنة نبیه (صلی الله علیه و آله و سلم) و لم یسم لها مهراً کان مهرها خمسمائة درهم»؛ اگر در متن عقد نکاح بگویند که «أنکحت» یا «زوّجت کذا بکذا علی کتاب الله و سنة نبیه (صلی الله علیه و آله و سلم)» و مهر را نام نبرند؛ چون «کتاب الله» هم مهر را تثبیت می‌کند و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم مقدارش را تصریح می‌کند. اصل مهر را «علی کتاب الله» و مقدار آن را سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) تعیین می‌کند، این عیبی ندارد. لکن با چندتا سؤال همراه است در صورتی که اینها ندانند مهر چقدر است! «علی سنة رسول الله» مهر السنة چقدر است! یا بدانند ولی یادشان رفته در متن عقد آن خصوصیت، چون باید زیر پوشش انشاء بیاید. اگر ندانستند یا دانستند یادشان رفته یا تقریباً می‌دانند نه تحقیقاً، این از جهل غرری و جهل سفهی مصون نیست و مقبول هم نیست. این یک تعبد خاص نیست، مگر کسی بداند یا طرفین به نحو علم اجمالی بگویند هر چه که شارع گفته است؛ منتها این «هر چه شارع گفته است» علم اجمالی به مهر در متن عقد الزام‌آور نیست. نعم! در چند صورت این مورد قبول است: یکی اینکه اینها بدانند، یکی اینکه اگر حدّ دقیق آن را ندانند حدّی که به دقت نزدیک است را بدانند، یا ندانند ولی به «مهر المثل» نزدیک باشد؛ در این‌گونه از موارد یا جهل نیست، یا جهل اندک است و مغتفر. اما اگر

فاصله «مهر السنة» با «مهر المثل» زیاد باشد که مغتفر نیست و اینها هم نمی‌دانند به چه جهت تعبداً «علی کتاب الله و سنة رسوله» بگوییم که این «مهر المسمی» است؟! با اینکه تحت انشاء نیست. مجهول، تحت انشاء نیست.

بنابراین در بعضی از صور این روایت‌ها تام است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، «مهر السنة» تخمیناً می‌دانند پانصد مثقال نقره است. اگر آن مرحله دقیق را ندانند، این مغتفر هست؛ مثلاً می‌گویند پانصد مثقال یا چهارصد و اندی مثقال، در همین حدود را اگر بدانند کافی است، چون آن دقتی که در «بیع» هست در «مهر» نیست البته. اساس مهر هم بر نحله بودن است؛ یعنی شیرین‌کام کردن زندگی. این کاری که زنبور انجام می‌دهد، شیرین می‌کند. این شیرین‌کردن زندگی است که «وَاَيُّدُوقَ عُسَيْلَتَهَا وَتَذُوقَ عُسَيْلَتِهِ»^۱ این عسل‌گونه بودن نخل‌گونه بودن، این تعبیر لطیف قرآنی است که ﴿وَآتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً﴾^۲ تا زندگی شما نخل‌گونه عسل‌گونه، محصول نخل که عسل است شیرین باشد؛ لذا بخش وسیعی از اینها مغتفر است، سابق این طور بود. اما الآن تا اینکه سند سپردند از طرفی به اجرا می‌رسد، حتماً باید دقیق باشد. اینکه می‌گویند زمان و مکان در اجتهاد دخیل است در فتوا دخیل است، نمونه‌های آن در همین زمان و زمین روشن می‌شود. سابقاً تا نمرده بودند، کسی مهر را از اموال جدا نمی‌کرد، هیچ وقت ما نشنیدیم که یک زنی مهر خودش را بگیرد؛ اما الآن این طور نیست، تا مهر آمده دست به اجرا می‌زنند، این دیگر جای مغتفر بودن و عیب ندارد و مانند آن نیست.

۱. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۹۷.

۲. سوره نساء، آیه ۴.

فرمود: «و لو تزوجها على كتاب الله و سنة نبيه (صلّى الله عليه و آله و سلّم) و لم يسم» برای زوجه «مهرأً كان مهرها خمسمائة درهم». این بوی تعبد می‌دهد؛ لکن آنچه که جلوی تعبد محض را می‌گیرد، همین تصریح به «مهر السنة» است. اینها چیزی را شنیدند ولو تفصیلاً نمی‌دانند اجمالاً می‌دانند که «مهر السنة» مثلاً پانصد مثقال نقره است. چون اجمالاً هم بدانند طوری که غرر نباشد، سفه نباشد و مانند آن، این مغتفر است. مرحوم محقق در بخش‌های دیگر فتوا ندادند، می‌گویند «قلیل»؛ اما اینجا فتوا می‌دهند.

اصل نکاح را که اسلام آورده مستحضرید بیع را، اجاره را و مانند آن، اینها جزء امضائیات اسلام است نه تأسیسات اسلام؛ قبلاً بیع بود الآن هم هست، قبلاً اجاره بود الآن هم اجاره هست، قبلاً صلح و وکالت و این‌گونه از عقود لازم و غیر لازم بود، شارع هم امضا کرده، تعبدی نیاورده است مثلاً نفرمود «البيع سنتی»؛ «الإجارة سنتی»؛ نه «أَوْفُوا بِالْعُقُود»^۱، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع»^۲ یعنی امضا کرده است، یک چیز جدیدی نیاورده، البته بعضی از احکام را آورده است؛ اما در نکاح خیلی تصرف کرده، نکاح قبلاً بوده بعد از اسلام هم بین مسلمین هست و غیر مسلمین هست، اما فرمود من یک چیزی جدیدی آوردم فرمود: «الْنِّكَاحُ سُنَّتِي»^۳. در بحث جلسه قبل اشاره شد نکاحی که قبلاً بود و امروز هم بین دیگران هست، این صرف اجتماع مذکر و مؤنث است. این نکاح به معنای ازدواج یعنی دو شیء کنار هم جمع بشوند و زندگی مشترک داشته باشند، این در ابرها هم هست، در گیاهان هم هست، در حیوانات هم که فراوان است. نکاح به معنای ازدواج یعنی اجتماع مذکر و مؤنث، از ابر آسمان گرفته تا

۱. سوره مائده، آیه ۱.

۲. سوره بقره، آیه ۲۷۵.

۳. جامع الأخبار (للشعیری)، ص ۱۰۱.

گیاه زمین و حیوانات جنگل و دریا و صحرا هست. اما فرمود من نکاح آوردم: «النَّكَاحُ سُئِي»،^۱ «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ»^۲ من یک امر ملکوتی آوردم، من عفت آوردم، من عصمت آوردم، من طهارت آوردم، من حقوق مشترک آوردم. یک ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾ شارع مقدس دارد یعنی همین خرید و فروشی که شما دارید من همین را امضا کردم، همین! اما نکاح شرعی صرف اجتماع مذکر و مؤنث نیست، من یک حقوق خاصه آوردم و گفتم اگر کسی با داشتن همسر به بیگانه نگاه کند، او مریض است و باید درمان بشود؛ در سوره مبارکه «احزاب» که دارد: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾^۳ فرمود این حرف‌ها را دیگران نمی‌فهمند. دیگران وقتی که آزمایشگاه موش جواب بدهد می‌گویند این سالم است، جواب دیگر بدهد می‌گویند این شخص مریض است؛ اما قرآن می‌گوید اگر کسی همسر دارد بیگانه را نگاه کند او مریض است. فرمود من این را آوردم. «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ»، این یک امر ملکوتی است، این یک امر آسمانی است؛ این در ابر نیست، در گیاهان نیست، در حیوانات نیست. ابر تا نکاح نکند باردار نمی‌شود نمی‌بارد، این گیاهان تا ازدواج نکنند باردار نمی‌شوند میوه نمی‌دهند. فرمود: ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ﴾^۴ من این بادها را به عنوان تلقیح این گیاه‌ها فرستادم، اینها رسالت من را دارند اجرا می‌کنند.

پرسش: امر معنوی در نکاح دیگران هم هست.

پاسخ: نیست! مگر اینکه حرف انبیا را گوش داده باشند.

پرسش: ...

۱. جامع الأخبار (للشعیری)، ص ۱۰۱.

۲. الأمالی (للطوسی)، النص، ص ۵۱۸.

۳. سوره احزاب، آیه ۳۲.

۴. سوره حجر، آیه ۲۲.

پاسخ: آن یک غیرت فُحش دادن به مادر و پدر و مانند آنها است، این امر مادر و پدر و اینها هم هست، این کاری به نکاح ندارد. نکاح آن است که یک حقوق شرعی را شارع مقدس برای طرفین قرار بدهد، یک؛ و یک حقوق عاطفی و اخلاقی را تقسیم بکند، دو؛ بگوید به اینکه مسکن را مرد باید به عهده بگیرد. سکینت یعنی سکینت! سکینت را زن عهده‌دار است: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا﴾^۱ یعنی ﴿لِتَسْكُنُوا﴾! زن موظف است خانه‌دار باشد. سکینت و آرامش خانه به عهده زن است. من او را عطوف خلق کردم و مهربان خلق کردم. اصلاً اینکه می‌گویند «ارحام، ارحام، ارحام» یعنی همین! دیگر نمی‌گویند «صله أصلاب»، می‌گویند «صله أرحام». آنکه می‌تواند یک خانواده را جمع بکند، یک قبیله را جمع بکند، یک فامیل را جمع بکند، مادر است. صله أصلاب که ما نداریم، اینها از اصلاب مرد هستند و ارحام زن. زندگی را عاطفه اداره می‌کند. این بیان نورانی امام (سلام الله علیه) که مکرر خوانده شد همین بود؛ حضرت فرمود: «تَزَاوَرُوا»^۲؛ یکدیگر را ترک نکنید. «فَإِنْ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءٌ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا»؛ شما شیعیان ما هستید وقتی یکدیگر را ترک نکردید و به سراغ یکدیگر رفتید، فاصله نگرفتید، وقتی دور هم جمع شدید احادیث ما را نقل می‌کنید. احادیث ما جامعه را می‌سازد: «وَ أَحَادِيثُنَا تُعْطِفُ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ». همه ما شنیدیم و گفتیم و می‌گوییم که سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، درست هم می‌گوییم. اگر کسی خواست بُرجی، قصری، خانه‌ای بسازد طبق اول را سنگ گذاشت، دوم را بخواهند سنگ روی سنگ بگذارد که بند نمی‌شود، یک ملات نرمی می‌خواهد. امام فرمود کلمات نورانی ما ملات نرم است، حالا بعد می‌خواهی بُرج بسازی می‌توانی، قصر بسازی می‌توانی. ادب یعنی ادب! جامعه را ادب اداره می‌کند. تا حرف زدی پانزده میلیون

۱. سوره روم، آیه ۲۱.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۸۶.

پرونده! این که نشد. فرمود جامعه با بیانات ما که ادب است، و گرنه سنگ روی سنگ بند نمی شود «وَ أَحَادِيثُنَا تُعْطَفُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ». چرا گفتند مستحب هر جا یکدیگر را دیدید سلام بکنید و مصافحه بکنید؟ برای اینکه جلوی زندان گرفته بشود، جلوی پانزده میلیون پرونده گرفته بشود. چند بار به عرض شما رسید این پانزده میلیون ولو پنج میلیون یا شش میلیون، هر پرونده ای سه چهار نفر درگیر هستند. ما یک کشور هشتاد میلیونی هستیم که بیست میلیون آن کودک و زن و مرد و مریض و مانند آنها هستند، شصت میلیون شب و روز باهم دعوا داریم! برای اینکه این پانزده میلیون با خودشان که دعوا ندارند، این پانزده میلیون با پانزده میلیون دیگر دعوا دارند که می شود سی میلیون، این سی میلیون هر کدام به هر حال با یک نفر برادری، پسری، فرزندی می شود شصت میلیون. کشوری که شصت میلیون با هم فحش می دهند این کشور، کشور امام رضا است؟! ما این را آوردیم: «النَّكَاحُ سُئِيٌّ»، «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ»، این کجا و آن اجتماع مذکر و مؤنث کجا! چرا گفتند سلام بکن؟ چرا گفتند حقوق زن خود را رعایت بکن؟ چرا گفتند چرا گفتند یعنی همین! فرمود سکینت به عهده زن است، مسکن را مرد باید تهیه کند. او تمام خستگی اش در بیرون وقتی که وارد منزل شد با دیدار همسرش حل می شود. بشر با آن آرامش عاطفی دارد زندگی می کند، اینکه حیوان جنگلی نیست. «خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا» یعنی «لِتَسْكُنُوا»! مگر شما آرامش نمی خواهید؟! خستگی بیرون شما در منزل باید حل بشود. او باید آن قدر مدیریت داشته باشد که به عاطفه شما را جذب بکند، این وظیفه زن است. مسکن را شما می توانید، سنگ و گِل را شما می توانید تهیه کنی و باید تهیه کنی. بعد فرمود جهیزیه هست، مهریه هست، اینها را ذات مقدس هم امضا کرده، اینها بود. فرمود جهیزیه و مهریه و مانند آن چیزی دیگر است، آنچه که ما آوردیم این است: «خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً»؛ درست است جهیزیه، درست است مهریه، اما

اینها مشکل را حل نمی‌کند، دو عنصر اصلی است که زندگی را نرم می‌کند: یکی مودت و دوستی عاقلانه نه غریزی و یکی محبت عاطفی و مهربانانه عقلی. ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾، این یک؛ ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾، دو؛ - مستحضرید که مودت دقیق‌تر از محبت است - فرمود زندگی را این دو اصل می‌گرداند: یکی دوستی عاقلانه و یکی گذشت مهربانانه. دوستی اگر براساس غریزه باشد، همین‌که سنّ یک قدری بالا آمد و غریزه افت کرد طلاق طلاق! ولی دوستی اگر عاقلانه باشد، الآن در بین ما شیعیان زن و شوهر پیر علاقه‌شان به یکدیگر خیلی بیش از علاقه دوتا جوان است. ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً﴾، این یک؛ ﴿وَرَحْمَةً﴾، دو؛ این رحمت هم متقابل است آن مودت هم متقابل است، هر کدام اشتباه کردند فوراً دیگری جبران بکند انتقام نگیرد؛ آن وقت فرزند صالح از اینجاست. این شهدای بزرگوار تربیت شده پدر و مادران قبل از انقلاب هستند. اینها با دعای پدر با دعای مادر، آن مادر او را دعا می‌کند و از زیر قرآن رد می‌کند می‌فرستد به جبهه، و کشور را آن خون دارد اداره می‌کند. بارها به عرضتان رسید ولوغ سگ را حتی خاک هم پاک می‌کند؛ اما ولوغ این استعمار و استکبار را نه خاک پاک می‌کند، نه آب پاک می‌کند، نه باران پاک می‌کند، نه برف پاک می‌کند، فقط خون پاک می‌کند. مگر استعمار را، استبعاد را، حرف ترامپ را، باران بیاید پاک بکند که نیست. این زیارت طیب و طاهر ائمه (علیهم السلام) که بعد از زیارت به این شهدا می‌گوییم: «طَبِّئُمْ وَطَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ»^۱ یعنی همین! این خون ولوغ استکبار را پاک می‌کند، این خون ولوغ ترامپ را پاک می‌کند، همین! باران آن عرضه را ندارد، برف آن عرضه را ندارد. اینها تربیت شده همین پدر و مادر هستند. «طَبِّئُمْ وَطَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ»؛ هیچ ولوغی را که ولوغ استعمار و استکبار و استبعاد و مانند اینها باشد برف و باران و دریا آن عرضه را ندارد که پاک کند؛ فقط خون پاک می‌کند. این هنر

۱. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۷۲۳.

است. اینکه فرمود آوردم، من این را آوردم: «الْكَاحُ سُنَّتِي»؛ وگرنه آن اجتماع مذکر و مؤنث همیشه بود. فرمود «البيع سنتی»، «الإجارة سنتی»! فرمود: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» خرید و فروش شما، حالا مسئله ربا و مانند آن را تحریم کرده است. بیع یک امر ملکوتی باشد که نیست، اجاره یک امر ملکوتی باشد که نیست؛ اما فرمود ازدواج یک امر ملکوتی است «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ». چرا مادر اگر در نفاس بمیرد «ماتت شهيدة»؟ این کدام منطق است؟ چرا ثواب شهید را می‌برد؟ چرا اگر طلبه‌ای از راه دور بخواهد برود حوزه، وسط‌ها بمیرد «مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ»^۱ این اجر شهید دارد؟ آن مادر چرا اگر در حال نفاس بمیرد «ماتت شهيدة» چرا؟ چون «الْكَاحُ سُنَّتِي»، وگرنه هر کسی که در حال زایمان بمیرد که «ماتت شهيدة» نیست، کم نیست، ثواب شهید مگر کم است؟! ثواب شهید را مگر به هر کسی می‌دهند؟!

پس بنابراین این نظیر بیع و اجاره و عقود و معاملات دیگر نیست که فقط امضای محض باشد؛ لذا فرمود: «الْكَاحُ سُنَّتِي»، «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ». همین امام (صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین) فرمود اگر - خدای ناکرده - خانه‌ای که با طلاق ویران شده، این بافت فرسوده به آسانی ساخته نمی‌شود. «أَبْغَضُ الْحَالِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاقُ»^۲ همین است. این را مرحوم کلینی و سایر بزرگان نقل کردند که اگر - معاذ الله - خانه‌ای با طلاق ویران شده، این نظیر بافت فرسوده شهر نیست که شهرداری بعد از یک مدتی بسازد، این خانه به آسانی ساخته نمی‌شود؛^۳ او همیشه افسرده است. آن پدر و مادر داغ‌دیده هر وقت این بچه را نگاه می‌کنند، هر وقت آن دختر را نگاه

۱. سوره نساء، آیه ۱۰۰.

۲. نهج الفصاحة، ص ۱۵۷.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۲۸ و وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۰؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تَزَوَّجُوا وَزَوِّجُوا أَلَّا فَيَنْ حَظَّ أَمْرِي مُسْلِمٍ إِنْفَاقَ قِيَمَةِ أَيْمَةٍ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُعْمَرُ بِالتَّكَاحِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُخْرَبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفِرْقَةِ يَعْنِي الطَّلَاقَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا وَكَّدَ فِي الطَّلَاقِ وَكَرَّرَ الْقَوْلَ فِيهِ مِنْ بَعْضِهِ الْفِرْقَةُ».

می‌کنند، هر وقت این پسر را نگاه می‌کنند، نمی‌دانند به آن پدر و مادر چه گذشته؟! اینها می‌گویند ما از هم جدا شدیم، دیگر نمی‌فهمند که این یک غده بدخیمی است، یعنی چه که جدا شدی؟! چرا طلاق پیدا شد؟ برای اینکه ازدواج بود نه نکاح! «فَقَدْ أُخْرِزَ نِصْفَ دَيْنِهِ» نبود، ﴿جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً﴾ نبود، ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ نبود. آن آقدمین که می‌گفتند «علی کتاب الله و سنة رسوله»، عناصر محوری‌اش این معارف بود. سخن از اینکه مهر این مقدار باشد یا نبود، حکم فقهی نبود. سخن از بحث‌های قرآنی بود که نخله باشد، این مهر مثل زنبور عسل که نخل نام اوست عسل می‌دهد، زندگی عسل بدهد: «وَيَذُوقُ عُسَيْلَتَهَا وَ تَذُوقَ عُسَيْلَتِهِ» که در روایات ماست. اینکه می‌گویند «ماه عسل، ماه عسل» از همین جا در آمد. این در روایات ماست که زن «وَوَ تَذُوقَ عُسَيْلَتِهِ»، مرد «وَيَذُوقُ عُسَيْلَتَهَا»؛ این می‌شود «علی سنة رسول الله»، این می‌شود: «الْكَاحُ سُنِّيٌّ». حالا اگر کسی به این معارف آشنا بود گفت: «أَنْكَحْتَ عَلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)»، «طوبی له و حسن مآب!» اگر این مهر را هیچ نمی‌دانستند فقط یک چیزی شنیدند، این تبدیل می‌شود به «مهر المثل». این طور نیست که حالا آدم بتواند تعبداً بگوید حتماً پانصد درهم است. مرحوم محقق و سایر بزرگان (رضوان الله علیهم) که می‌فرمایند این به همان پانصد درهم می‌شود، این برای آن است که یا در ذهن اینها همین پانصد درهم بود، یا عرف آن روز طوری بود که منصرف می‌شد به همین پانصد درهم، یا اگر با «مهر المثل» تفاوتی داشت آن تفاوت مغتفر بود؛ «أحد فروع ثلاثة» قابل قبول است. اگر هیچ کدام از آنها نباشد، مگر تعبدپذیر است که ما بگوییم تعبداً شما «مهر المسمی» باید بدهید! آن هم به منزله «مهر المسمی» باشد که جمیع احکام «مهر المسمی» است. حالا اگر شد روایت آن را - إن شاء الله - جلسه آینده بخوانیم.

«و الحمد لله رب العالمین»